

تحلیلی اسطوره‌ای از دلیل غلبه بیژن بر فرود

حمیدرضا خوارزمی*

استادیار بخش زبان و ادبیات فارسی دانش‌گاه شهید باهنر کرمان، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۸/۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۱۲

چکیده

داستان‌های حماسی که سرچشمه‌ای از داستان‌های اسطوره‌ای هر کشوری است، مبناهایی در آن وجود دارد که تنها با بازشکافی شکل اسطوره‌ای و شکافتن بن‌مایه‌های آن می‌توان به راز و رمز آن پی برد. در این پژوهش، در پی پاسخ به این پرسش هستیم که هنگام لشکرکشی ایرانیان به توران‌زمین برای کین‌خواهی سیاوش و مواجهه با فرود، فرزند سیاوش، با وجود حمله چند پهلوان ایرانی به فرود، چرا بیژن از بین آنان موفق به غلبه و سیطره بر فرود شد؟ آیا می‌توان کشته‌شدن قهرمان به دست خانواده خود را با این فرضیه اثبات کرد؟ نگارنده در پی آن است تا با استفاده از الگوهای اسطوره‌ای و مراجعه به اسطوره‌ها و قصه‌های عامه گوناگون، با روش توصیفی - تحلیلی، به پرسش‌های یادشده پاسخ دهد. مطابق فرضیه مد نظر، تنها سلاح کارگر بر افراد در برخی داستان‌ها، ابزارهای خانوادگی آنان است.

کلیدواژه‌ها: لباس سیاوش، بیژن، فرود، اسطوره، حماسه.

مقدمه

داستان سیاوش که یکی از داستان‌های مربوط به مدارسالاری است (بهار، ۱۳۸۹: ۴۲۶-۴۲۷)، در شکل حماسی هم زیبایی و جذابیت خود را حفظ کرده است. در این داستان پآکی، انسانیت، رادمردی، مهرورزی و خردمندی ایرانیان و نازآدی، عهدشکنی، ستم‌گری، کینه‌جویی و جاه‌طلبی تورانیان به چشم می‌خورد. بعد از مرگ سیاوش، یکی از میراث‌های او رونمایی می‌شود که در طی زنده بودنش، نامی از آن نیست، ولی بعد از مرگ چندین کارکرد این ابزار را شاهد هستیم. قبل از داستان‌های حماسی، حضور این میراث‌ها از خدایان به چشم می‌خورد که در داستان سیاوش این مسأله به وضوح اشاره نشده است، اما از رمز و رازهای آن، پی می‌بریم که لباس خدایان کاربردی خاص داشته است که بر تن قهرمانان این داستان جلوه‌ای از آن ملاحظه می‌شود. با همین میراث است که بیژن می‌تواند به فرود که فرزند قهرمان داستان است، غلبه کند. این‌جا سعی داریم، دلیل غلبه بیژن به فرود را با فرضیه‌ای، تحلیل و تفسیر کنیم.

پیش از این نوشته، افرادی به لباس سیاوش و کارکرد ویژه آن اشاره کرده‌اند. اقدس فاتحی و هم‌کارانش در مقاله «مقایسه رویین‌تنی و چشم آسیب‌پذیر اسفندیار در متن‌های فارسی میانه (پهلوی) و شاهنامه فردوسی» ضمن اشاره به زره سیاوش، آن را نوعی تعویذ دانسته‌اند (فاتحی و دیگران، ۱۳۹۱: ۴۳). فرزاد قائمی در مقاله «بررسی نمادپردازی «ببر بیان» رستم و جای‌گاه آن در میان دیگر ابزارهای نمادین و محافظت‌کننده در شاهنامه بر مبنای روی‌کرد اسطوره‌شناسی تحلیلی» ببر بیان رستم را با توجه به اسطوره‌ها، نمادپردازی و تحلیل کرده و جای‌گاه آن را در کنار سایر ابزارهای نمادین شاهنامه نشان داده که یکی از این ابزارها، زره سیاوش بوده است (قائمی، ۱۳۹۱: ۳۳)، اما نوشته‌ای که به صورت مستقل و بر پایه فرضیه نگارنده این داستان را تحلیل کرده باشد، ملاحظه نشد.

بحث و بررسی

۱- روایت زره سیاوش در شاهنامه

پس از آن‌که شاه ترکان با وسوسه مدعیان، خون سیاوش را بی‌گناه می‌ریزد و به نابودی فرزند او که در شکم دخترش است، کمر می‌بندد، با میانجی‌گری پیر خردمند دربارش به نام پیران‌ویسه که می‌دانست سیاوش به دلیل روحیه جوان‌مردی و از خودگذشتگی در آن‌جا قدم نهاده و اکنون اسیر توطئه و جفای ناجوان‌مردان دربار توران گردیده، با آزمایشی از کشتن نونهال شاه‌زاده کیانی سر باز می‌زند تا طی خوابی که گودرز



کشوادگان می‌بینند، فرزند را ره‌سپار سرزمین توران کند و یادگار شاه را به اصل سرزمین نژادگان خود بازگرداند. کودک به میهن پای نهاده، چندی نمی‌گذرد که گوی قدرت را با فره‌مندی از عموی خود فریبرز می‌رباید و در پی آن برمی‌آید که کین پدر را از نیای ستم‌کار خود بازستاند. در نخست‌قدم، او توس را راهی سرزمین توران می‌کند. توس که بعد از پیروزی کی خسرو بر عموی خویش، در رقابت تن به تن و پیروزی در جنگ جادوان قلعه بهمن، جزء یاران فریبرز بوده، کینه چندی از کی خسرو داشته؛ هرچند به‌ظاهر قدرت کی خسرو را پذیرفته، ولی در نهاد خویش سر دیگر داشته و توصیه شاه ایران را در حمله به تورانیان که خواسته بود راه دراز و بیابانی را بپیماید، از گوش به در کرده و هنگام رسیدن سپاهیان به دو راهی، پهلوان در بن‌بست قرار می‌گیرد و به بهانه آسایش سپاهیان، آبادی را به بیابان ترجیح می‌دهد. سپاهیان به سمت سپدکوه حرکت می‌کنند. این کوه جایی است که فرود آن‌جا در دژی به نام کلات زندگی می‌کند. این جوان ناکار دیده با اندیشه پاک جوانی به سوی مرگ می‌رود و با مشاور خود به نام تخوار در شناسایی گردان و جنگاوران ایران برای آشنایی بیش‌تر می‌کوشد، اما توس خشمگین از این عمل از گردان برگزیده، یاری طلب می‌کند تا بنگرد که آن دو چه کسانی هستند و بر بالای کوه چه می‌کنند. بهرام که یار و هم‌راه سیاوش بوده، پی این دو فرد ناشناس می‌رود که اگر ایرانی باشند، دوپست تازیانه بر آنان بزند، اگر تورانی باشند، دست‌بسته به نزد توس آورد، اگر کارآگاه باشند، همان‌جا او را به دو نیم کند. بهرام به سوی کوه حرکت می‌کند. فرود از تخوار نام و نشانش را می‌پرسد، تخوار سراینده، هم نامش را نمی‌داند و نشانش را در گودرزیان می‌جوید. بعد از رسیدن بهرام به بالا، تندی می‌سازد ولی فرود هم با زبان تهدید سخن می‌گوید و پس از تهدید، او را به آرامش دعوت می‌کند. او از سالار لشکر و گردان می‌پرسد. بهرام هم یک‌به‌یک پاسخ می‌دهد. نامی از بهرام در این میان نیست. جریره به فرزند سفارش کرده بود که به دنبال دو یار و هم‌نشین سیاوش باشد: بهرام و زنگه. فرود دلیل نام نبردن از بهرام را می‌پرسد و فرود با یادآوری کلام مادر، پهلوان را متوجه خود می‌کند. بهرام هم خوش‌حال و هم اندوهگین به نظر می‌رسد؛ خوش‌حالی به دلیل یافتن فرود و اندوهگین به دلیل پندناپذیری و خودسری توس، به شاه جوان توصیه می‌کند اگر خودش بعد از دیدار با توس، به سمت کوه برنگشت، خبر خوبی نیست و باید سریع به داخل دز برگردد و خود را پنهان سازد. اندوه بهرام بی‌دلیل نبود. توس گودرزیان را به خودکامگی متهم می‌کند و جویای فردی است که سر فرود را از تن جدا کند. ریونیز

تیره‌روز به این کار میان می‌بندد. بهرام زور و توان فرود را یادآور می‌شود و چند گُرد دیگر هم آماده تاختن هستند، اما باز بهرام از در پند، جای‌گاه فرود را یادآور می‌شود و پهلوانان را منصرف می‌کند:

بر آن کوه‌سر خویش کی خسروست که یک موی او بهتر از پهلوسست
(فردوسی، ۱۳۹۲: ۳/۴۲)

همه به جز ریونیز باز می‌گردند. وقتی فرود، جوان دلیر را آهن‌پوش و تازان به سمت کوه می‌بیند، می‌داند که انتظار خبر نیکویی نیست و پس از رای‌زنی با مشاور خود، می‌پرسد که اسب را بی‌جان کند یا سوار را؟ مشاور کم‌خرد پیشنهاد کشتن ریونیز را می‌دهد. شاه جوان هم با تیری، ترگ رومی را به سر ریونیز می‌دوزد. دل توس به درد می‌آید و از پسر می‌خواهد که کین داماد را از فرود بخواهد. باز مشاور بی‌تجربه شاه جوان، دستور کشتن زرسپ را می‌دهد و او هم تیری بر پهلوی سوار دلیر می‌زند و او هم به زمین می‌افتد. این بار سپه‌سالار توس خود عازم می‌شود. دستور بی‌مایه که با مشاوره بد، فرود را در دردِ سر بزرگی قرارداد بود، با دیدن توس سفارش می‌کند که این فرد را نکشد، اما سخنان او هم مثل نیشی بر تن فرود می‌رود و جوان را خیره‌سرت‌تر می‌کند تا تیری بر پهلوی اسب توس زند. توس شرم‌سار به لشکرگاه باز می‌گردد و این بی‌حرمتی به سپه‌سالار، خون‌گردان را به جوش می‌آورد تا گیو، سوار بادپایی به جنگ رود. مشاور بی‌دانش فرود این بار از گیو و خدمتش به برادر و پدرش می‌گوید و دستور کشتن اسب گیو را می‌دهد. او تیری بر سینه اسب گیو می‌زند و اسب سرنگون می‌شود. فرزند پهلوان که خواری پدر را دیده، می‌خواهد به جنگ فرود رود و پدر که تیزچنگی فرود را دیده، پسر را منع می‌کند. پسر خشمگین و دردناک به پدر اعتنایی نمی‌کند. هرچه گسته‌هم هم می‌گوید اثری ندارد، زیرا بیژن نام‌دار سوگند خورده است که از اسب پای نگرداند به جز این که کشته شود. شکستن سوگند هم روا نیست. او گسته‌هم را راضی می‌کند و گسته‌هم دستور می‌دهد:

و زان پس بود بارگی صد هزار همه دم پر از گوهر شاهوار
بفرمای تا زین بر آنکت هواسست بسازند اگر کشته آید رواست

اسب سترگی را برمی‌گزیند و دل پدر پهلوان از گشاد تیر فرود هراسان است. تنها راه چاره، لباس سیاوش است:
فرستاد درع سیاوش برش همان خسروانی یکی مغفرش



بی‌یاورد گسسته‌م درع نبُرد بیوشید بیژن به کردار گرد

در حمله بیژن به فرود، اسب بیژن ابتدا هدف قرار می‌گیرد. سپس کمان کیانی را می‌کشد و تیری بر خود بیژن می‌زند:

سپر بردرید و زره را نیافت از او روی بیژن به مستی نتافت

دلیل اثر نکردن تیر فرود بر بیژن، وجود لباس سیاوش بر تنش بود.

زمانی که گیو به دنبال یافتن کی خسرو راهی سرزمین توران می‌شود، بعد از یافتن کی خسرو و آمدن به سوی سیاوش گرد، فریگیس در گنجینه را به روی پسر و گیو می‌گشاید:

به ایوان یکی گنج بودش نهان
یکی گنج آکنده دینار بود
همان گنج گوپال و برگستوان
نبد زان کسی آگه اندر جهان
گهر بود و یاقوت بسیار بود
همان خنجر و گرز و تیغ گوان

از گیو می‌خواهد آن چه خواهان است از این گنجینه بردارد:

چو افکند بر خواسته چشم گیو
گزین کرد درع سیاوخش نیو

از گهرهای پرمایه و برگستوان هم برداشتند و به سوی بیابان حرکت کردند.

پیران دو پهلوان نامی به نام نستیهن و گلباد را از پی گیو و کی خسرو می‌فرستد و او به تنهایی همه را خسته و آزرده می‌کند. پیران غمناک از رفتار پهلوانان، خود در پی تعقیب گیو می‌آید که این بار هم گیو دست‌نایافتنی است. این شکست‌ناپذیری به دلیل زره سیاوش بوده است. این زره در مواجهه گیو با باژخواه تورانیان از چشم دور نمی‌ماند، به گونه‌ای که از او خواستار یکی از چهار چیز است: پرستار، اسب، تاج ماه یا زره. گیو در جواب او می‌گوید:

چهارم که جستی به کشتی زره
نگردد چنین آهن از آب تر
نه نیزه نه شمشیر هندی نه تیر
که آن را ندانی گره تا گره
نه آتش بر او بر بود کارگر
همی باژخواهی بدین آب‌گیر

غیر از داستان فرود، زره سیاوش بار دیگر در جنگ بیژن با پلاشان، حافظ جان اوست. سه روز بعد از مرگ فرود، سپاه در راه رفتن به سوی توران، جوانی از تورانیان برای

مقابله با ایرانیان می‌شتابد، اما بیژن از پدر زره سیاوش را می‌گیرد و بر تن می‌کند و در یک نبرد تن‌به‌تن، مهره پشت پلاشان را می‌شکند.

در داستان *داراب‌نامه* ردّ پای از این لباس می‌بینیم. داراب که دو فرزند قنطرش را در ولایت عمان زخم زده بود، «اسب را گرم کرد و بر داراب حمله کرد و داراب را در میان گرفتند... هیچ‌کس بر وی ظفر نیافت از آن‌که زره اسفندیار را داشت و از آن اردشیر، هیچ سلاحی بر وی کار نمی‌کرد و نخستین پیراهن آدم داشت از پوست پلنگ آرده. گویند کی خسرو به لهراسپ داد و لهراسپ به گشتاسپ و گشتاسپ به اسفندیار و از اسفندیار به بهمن و از بهمن به همای رسید و همای به داراب داد. فزون از چهارصد چوبه تیر در وی زده بودند و او را خبر نبود...» (طرسوسی، ۱۳۵۶: ۶۷/۱).

۲- ابزار دفاعی لباس

در *شاهنامه* تنها لباسی که خاصیتی شبیه زره سیاوش دارد، ببر بیان است. ببر بیان در *شاهنامه* به گفته مهری باقری ۳۲ بار آمده است که ۲۰ بار [۱] آن در معنی لباس جنگی رستم بوده است و آن دوازده مورد دیگر، نه بار به صورت ببر بدون افزودن صفتی است و سه بار دیگر در مفهوم ببر واقعی است (باقری، ۱۳۶۵: ۶). ماهیار نوابی «ان» آخر واژه بیان را نسبت و «بی» را همان واژه *baga* به معنی خدا می‌داند و ذکر می‌کند که این واژه به معنی «منسوب به خدا یا منسوب به شاه» است (نوابی، ۱۳۵۷: ۲۶۰). باقری ساخت قیاسی واژه بیان را در کنار ژبان رد می‌کند. هم‌چنین تغییر واژه بیان را به بغان به معنی خدایان از لحاظ واژه‌شناسی، نادرست می‌داند. او نهایتاً این را می‌پذیرد که بیان صورت تحول‌یافته «پدان» از «پتی دانه»/ *وستایی* که به معنی جامه دوخته‌شده از پوست سمور آبی است (باقری، ۱۳۶۵: ۱۵). امیدسالار با بیان داستان «رستم و ببر بیان دریایی» در مجموعه داستان‌های عامیانه پهلوانی که انجوی شیرازی آن را گردآوری کرده، آورده است:

می‌توان ببر بیان را به بیدسترخداى ترجمه کرد. واژه بیدستر کم‌کم به ورطه فراموشی سپرده شده و از آن به جز در کتب قدیمی، نام و نشانی باقی نمانده است. از طرف دیگر چون رستم پهلوانی است زورمند و قوی‌پیکر و در زور و هیبت با ببر (به معنی معروف) تشابهی بیش‌تر دارد تا با ببر (به معنی بیدستر)، به ناچار جامه او هم که چه بسا از طرف الهه آب به خاندان او داده شده بوده است، از پوست ببر سبع دانسته شده است (امیدسالار، ۱۳۸۱: ۴۲).



رضایی دشت ارژنه هم این فرضیه را می‌پذیرد و می‌نویسد: ببر بیان رستم نیز احتمالاً از جنس پوست سگ آبی بوده است و شاید یکی از دلایل «سگزی» خواندن رستم، علاوه بر انتساب او به سیستان، پوشیدن پوست سگ آبی (ببر بیان) در جنگ‌ها بوده است (رضایی دشت ارژنه، ۱۳۹۳: ۴۷).

شاپور شهبازی آن را از ریشهٔ هندو اروپایی «بهی» می‌داند که در سانسکریت به همین گونه آمده و در *اوستا* به صورت مصدر «بی» و در پهلوی و فارسی دری در واژهٔ بیم به معنی ترس آمده است که به معنی ترسناک است و روی هم پوست ببری که خوفناک است (شهبازی، ۱۳۶۷: ۵۶).

خالقی مطلق بیان را نام اژدهایی می‌داند که پوست آن آسیب‌ناپذیر بوده است و رستم از پوست آن برای خود لباسی می‌سازد. بعد از بحث و تحلیل، گفته است که بیان نام مکانی در هند است (خالقی مطلق، ۱۳۷۲: ۳۳۶). در داستان ببر بیان، صحبت از اژدهایی است که در عمق دریا زندگی می‌کند و رستم پس از کشتنش دستور می‌دهد از پوست او برایش جامه‌ای بسازند. توصیف این جانور، دریازی و دراز و پهناور به اندازه صد کمان است و همه چیز را با نفس گرم نابود می‌کند (غفوری، ۱۳۹۳: ۷۸). آیدنلو هم با ارجاع به *گرشاسپ‌نامه*، ببر بیان را از پوست پلنگ دانسته است (آیدنلو، ۱۳۷۸: ۱۵). مختاریان با تکیه بر داستان‌های اساطیری، این پوشش را همان پوست ببر و واژهٔ بیان را «ردایی که بر شانه اندازند» توصیف می‌کند (مختاری، ۱۳۶۳: ۱۴۲). بیش‌تر بر پایهٔ داستان‌های عامه، این پوشش مربوط به جانور دریایی است که آسیب‌ناپذیر است. در *د/ر/ب‌نامه*، وقتی در ولایت عمان داراب با سمندون زنگی رودر رو شد و شمشیری به او زد ولی اثری نداشت «که جوشن او از پوست ماهی بود و در خون آدمی پرورده بود» (طرسوسی، ۱۳۵۶: ۱/۷۳).

آن‌چه در *شاهنامه* از کلام فردوسی می‌دانیم، این است که جامه‌ای بوده از چرم پلنگ:

بهره رزم اندر آید بپوشد زره	یکی جوشن از بر ببندد گره
یکی جامه دارد ز چرم پلنگ	بپوشد بر و اندر آید به جنگ
همی نام ببر بیان خواندش	ز خفتان و جوشن فزون داندش
نسوزد در آتش نه از آب تر	شود چون بپوشد بر آیدش پر

مشخص است که این پوشش غیر از زره، خفتان و جوشن بوده است و فقط دو فرد این ابزار را داشته است: یکی رستم و دیگری سیاوش. در مورد سیاوش این پوشش با نام

«زره» به کار رفته است و صحبتی از ببر بیان نیست؛ حال آن که خصوصیات مشترک این دو لباس بعینه مثل هم است. این لباس نمی‌تواند به جز لباس آسمانی باشد که از ایزدان به قهرمانان رسیده است. تنها این نسبت را می‌توان از اسطوره‌ها و حماسه‌های قدیمی‌تر دانست.

در اسطوره و حماسه‌های ملل دیگر هم می‌توان این نوع پوشش را دید. در حماسه «پلنگینه‌پوش»، [۲] تارئیل لباسی از پوست پلنگ به تن دارد (واحددوست، ۱۳۹۴: ۱۴).

۲-۱- لباس، هدیه‌ای آسمانی

در حماسه یونانی از تن‌پوش و زره‌ای نام برده شده است که ایزدان به پلئوس می‌دهند و پاتروکلوس^۱ لباس او را که به اخیلیوس رسیده بود، به تن می‌کند و نیروی دوچندانی می‌یابد: «جوشن یزدانی را که از خدایان به پله رسیده و وی هنگامی که در زیر بار سال‌ها خم شده بود به وی داده بود پوشید. پسر در میان جوشن پدر نمی‌بایست به پیری برسد. ... در همان دم جوشن را بر تن هکتور راست کرد. ناگهان جان آن پهلوان را اهریمن جنگ فرا گرفت، نیروی تازه در اندامش پراکنده شد. چون فریادهای هراس‌انگیز می‌راند دوباره به میدان هم‌پیوندان خود، پر گشاد، و با سلاح‌های خیره‌کننده خود گویی پسر جوان مرد پله بود. به هر سوی، راه‌سپر شد» (هومر، ۱۳۹۴: ۴۰۱). در داستان *د/اراب‌نامه* هم آمده که کلاه خود داراب متعلق به جمشید بوده است که به ترتیب به ضحاک، افریدون، ایرج، نوذر، زادشم، افراسیاب، سیاوش «چون افراسیاب را کی خسرو قهر کرد و خزینه برداشت، آن خود و زره به کی خسرو افتاد و از کی خسرو به لهراسپ رسید» (طرسوسی، ۱۳۵۶: ۷۱ / ۱). تنها روایتی که از سرگذشت زره سیاوش می‌گوید همین روایت است. در *شاهنامه* از گذشته این زره سخن به میان نیامده است. فقط همان‌گونه که ذکر شد، این زره به دست گیو می‌افتد.

۲-۲- لباس، نشانه توتمی

لباس‌ها بیش‌تر از حیواناتی که جزء نماد قبیله بود، انتخاب می‌شد. با مطالعه در انتخاب حیوانات توتمی، بیش‌ترشان حیوانات و پرندگی‌های درنده و قدرت‌مند هستند که از جمله آن‌ها می‌توان به شیر، پلنگ، ببر، اژدها، گرگ، گاو و عقاب اشاره کرد. «نگه‌داشتن پوست خیلی از حیوانات در بین بسیاری از اقوام مرسوم بوده است. سرخ‌پوستان، پوست

^۱ - Patroclus



کایوت را نگه می‌داشتند و مصریان پوست بز. در کل پوست حیوان نمادی از قداست خدایان بوده است» (توسلی، ۱۳۹۱: ۱۵۱). بشر در دوران بدوی هر یک از حیوانات توتمی را جد خود تصور می‌کرد و نشان قومی و قبیله‌ای خود می‌دانست و آن توتم به زعم انسان بدوی، باعث هم‌پستگی آن قبیله می‌شده است. به عنوان مثال «اژدها توتم خانوادگی رستم و گاو توتم خانوادگی فریدون است» (کزازی، ۱۳۸۶: ۸۵). در اسطوره‌های هندی پوست ببر بر تن شیوا دیده می‌شود. ببر حیوان دست‌آموز الهه شاکتی است (ایونس، ۱۳۸۱: ۱۲۰).

۳- غلبه بر فرد با سلاح خودش

آیا می‌توان گفت که دلیل غلبه بیژن بر فرود به دلیل سلاح خانوادگی فرود بوده است؟ در شاهنامه ضربه کاری را رهام برکتف فرود، فرود می‌آورد و در اثر همین زخم، آن «شیر جنگی» به روی تخت در مقابل چشمان مادر، جان می‌دهد. او قبل از مرگ از همه می‌خواهد تا خود را از باره به زیر اندازه‌اند:

دل هر که بر من بسوزد همی	ز جانم رخش برفروزد همی
همه پاک بر باره باید شدن	تن خویشتن بر زمین برزدن
که تا بهر بیژن نباید یکی	نمانم من ایدر مگر اندکی
که گیرنده پاک جان من اوست	به روز جوانی زمان من اوست

(فردوسی، ۱۳۹۲: ۵۷/۳)

این اعتراف فرود در داستان به خوبی نشان می‌دهد که کشنده شاه جوان، بیژن است و توانسته با لباسی که متعلق به خاندان فرود است، طلسم شکست‌ناپذیری او را باطل کند. برای اثبات این فرضیه چند نمونه از داستان‌هایی که با ابزار متعلق به شخصیت‌ها و قهرمانان، بر آنان غلبه شده، ذکر می‌گردد؛ گویی تنها راه غلبه بر شکست‌ناپذیری آنها همین ابزارها باشد.

بیولوف، دیوی به نام گرندیل و مادرش را که در ته دریا در غاری می‌زیست، با ابزار خود دیو نابود کرد. او ابتدا سر دیو را بریده، سپس مادر دیو را نابود می‌کند (رزنبرگ، ۱۳۷۹: ۵۳۸). در این حماسه، قهرمان با هیچ سلاحی نتوانست بر دیو غلبه کند، سرانجام در پی چاره به گنجینه دیو دست یازید و زره و شمشیری از آن‌جا برداشت. او به کمک همین زره و شمشیر، بر پسر و مادر غلبه کرد. «گاهی این ابزار به منزله نیروی برتر قهرمان است که او را جای‌گیرتر و فراتر از قهرمان قبلی می‌سازد» (خوارزمی، ۱۳۹۸: ۴۴).

این‌درا از این نمونه است که با دست‌یابی به گرز پدر، قوزک پایش را می‌شکند و جای او را می‌گیرد (ایونس، ۱۳۸۱: ۲۶).

در اسطوره‌های یونان شیر نیمیایی از آمیزش تایفون، اژدهایی با صد سر، و اکیدنا، هیولایی به شکل پری-مار، به دنیا آمد. پوستش سخت و نفوذناپذیر بود. هرکول در مواجهه با این شیر با وجود استفاده از هر سلاحی به دلیل پوست آسیب‌ناپذیرش، نتوانست غلبه کند تا سرانجام با دستان خویش آن را خفه کرد. هرکول در کندن پوست هیولا ناتوان بود تا سرانجام با پنجه‌های خود شیر، پوست را درآورد و به عنوان پوشش از آن استفاده می‌کرد (گرین، ۱۳۹۲: ۱۰۷-۱۰۸). روزی هراکلس در مواجهه شدن با کربروس، همین پوست شیر را بر تن خود پیچید تا آسیبی به او نرسد (همان: ۱۹۰).

در فرهنگ عامه هم می‌توان رد پای اسطوره‌ها را ملاحظه کرد. در *داراب‌نامه* مقنطره جادو که پهلوانان و عیاران ایرانی را به طرف‌داری از مصریان ربوده بود و لشکریان ایرانی در مواجهه با مصریان دچار شکست شده بودند، دو مهره به دست شخصی به نام نیک‌اندیش داده بود که یکی از عیاران به نام بادرقتار با ایرانیان هم‌دست می‌شود و مهره‌ها را به ایرانیان می‌دهد و آشوب و بهروز با همان مهره بر مقنطره جادو غلبه می‌کنند (بیغمی، ۱۳۳۹: ۶۳۷-۶۷۵).

در داستان امیرارسلان نام‌دار، وقتی او از بالای دار به دست پریان نجات پیدا می‌کند و به سرزمین دشت صفا برده می‌شود، اقبال‌شاه دستور می‌دهد که آصف وزیر، حکایت گردن‌بند گردن فرخ‌لقا را بگوید. در این حکایت آمده: این فولادزره دیو حرام‌زاده‌ای است. مادرش تن فولادزره را طلسم‌بند کرده که هیچ حربه بر بدن او و مادرش اثر نمی‌کند. اگر حربه تمام دنیا را بیاورند، سر مویی بر بدن آنان اثر ندارد، مگر شمشیر زمردنگاری که بر کمر خود فولادزره بسته است... (نقیب‌الممالک، ۱۳۸۶: ۴۰۵) تا این‌که در جنگ رو در رو امیر ارسلان شمشیر را از دست فولادزره می‌گیرد و او را هلاک می‌کند (همان: ۴۳۰). بعدها که امیرارسلان برای کشتن مادر فولادزره اقدام می‌کند، او خود را به شکل فرخ‌لقا می‌آراید و پس از این‌که با ترفند شمشیر را از دست امیرارسلان می‌گیرد، زخمی به او می‌زند و می‌گریزد و شمشیر را بر قلعه سنگ‌باران می‌اندازد. سرانجام باز قهرمان داستان، لنگه شمشیر را که خنجری در خزانه قلعه سنگ‌باران بود، با راه‌نمایی پیر روشن‌ضمیری به دست می‌آورد، با کمک خنجر و گشودن طلسم‌های دیگر، شمشیر را هم می‌یابد و مادر فولادزره را با حیلۀ ماه‌منیر پیدا و او را دو نیم کرده، جسدش را می‌سوزاند و خاکسترش



را برای گشودن طلسم ملک شاپور و یارانش که با سحر سنگ شده بودند، به کار می‌برد (همان : ۵۰۰-۵۱۹). همهٔ این موارد نشان‌دهندهٔ این است که گاهی برای غلبه بر افراد داشتن ابزارهایی از آنان می‌تواند کارساز باشد و شاید بتوان باور «شیشهٔ عمر» را در قصه‌های عامه هم از این نوع پنداشت.

۴- یک فرضیه در باب کشته شدن رستم و افراسیاب

رستم در حماسهٔ فردوسی به دست نابرداری خود جان می‌سپارد. تنها کسی که می‌توانست بر این قهرمان شکست‌ناپذیر، غلبه و مرگ را به او تحمیل کند، کسی می‌بایست از ریشه و تبار او می‌بود. شغاد که برادر ناتنی رستم بود، با دسیسهٔ شاه کابل، او را به کابلستان می‌کشاند و چاه چندی در نخچیرگاهی بر راه عبور رستم می‌کند و برادر را اسیر چاه نابرداری کرده، باعث می‌شود تخمهٔ سام نیرم تباه و سیستان پر از خروش شود (فردوسی، ۱۳۹۳: ۵/ ۴۴۱-۴۶۵).

افراسیاب هم که بارها تا پای مرگ پیش رفته و از دست رستم رهایی یافته بود، سرانجام نوه‌اش، بعد از جنگ‌های پی‌درپی، او را اسیر زخم شمشیر خود می‌کند (فردوسی، ۱۳۹۳: ۴/ ۳۴۱-۳۴۵). این دو شخصیت شاهنامه که یکی در نقش قهرمان و دیگری در نقش ضد قهرمان شاهنامه است، می‌تواند فرضیهٔ ما را هرچه بیشتر اثبات نماید.

نتیجه‌گیری

یکی از راه‌های غلبه بر پهلوانان در حماسه استفاده از ابزارهایی بوده که به دلیل خاصیت جادوگرگونه امکان تسلط و سیطره را فراهم می‌کرده است. برخی پهلوانان بوده‌اند که تقریباً حالت رویین‌تنی داشته و تنها با ابزاری خاص می‌شده است که بر آنان غلبه کرد. با مراجعه به اسطوره‌ها درمی‌یابیم که زیرساخت این اندیشه در این مورد بوده که تنها با ابزارهای خانوادگی خدایان و یا قهرمانان، شکست یا مرگ یا غلبه بر آنان امکان‌پذیر می‌شده که در شاهنامه در قصهٔ فرود این امر را به وضوح می‌بینیم که بیژن به دلیل پوشیدن زره سیاوش توانسته فرود را وادار به شکست و فرار کند و یا در داستان چیرگی شغاد بر رستم، شاهد هستیم کسی از خود خانوادهٔ زال قادر است این جهان‌پهلوان را در چاه نابرداری گرفتار کند. در اسطوره‌های ملل دیگر و در قصه‌های عامه هم ناظر این ماجرا هستیم که امکان غلبه بر افراد، تنها با ابزارهای موجود در گنجینهٔ آنان حادث شده است. پس زیرساخت غلبهٔ بیژن بر فرود، پوشیدن زره سیاوش است که اگر این زره نبود امکان چیرگی بر او امکان‌پذیر نمی‌شد.

پی‌نوشت‌ها

۱. امیدسالار این ترکیب را ۲۱ بار ذکر کرده است.
۲. شوتا روستاوی اهل گرجستان این حماسه را در قرن دوازدهم سروده که در مورد قهرمانانی به نام اوتاندیل (Avtandil) از شاه‌زادگان عرب و تاریل (Tariel) از شاه‌زادگان هند است که در نهایت به ازدواج این دو قهرمان با دو بانو به نام‌های «تیناتین» (Tinatin) و «نستان دارجان» (Nestan Dariean) ختم می‌شود (روستاوی، ۱۳۷۹). پلنگینه‌پوش بیش‌تر شبیه رمانس است و به نظر می‌رسد نویسنده با شاهنامه فردوسی آشنا بوده است. بسیاری از صحنه‌های داستانی شاهنامه در این اثر دیده می‌شود.



فهرست منابع

- آیدنلو، سجاد. (۱۳۷۸). «روی کردی دیگر به ببر بیان»، *نامه پارسی*، سال چهارم، شماره چهارم، صص ۵ - ۱۷.
- امیدسالار، محمود. (۱۳۸۱). *جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی*، تهران: بنیاد موقوفات ایرج افشار.
- بهار، مهرداد. (۱۳۸۹). *پژوهشی در اساطیر ایران*، تهران: آگه.
- توسلی پناهی، فاطمه. (۱۳۹۱). *توتم و تابو در شاهنامه: با نگاهی به یادگار زیربان و کارنامه اردشیر بابکان*، تهران: نشر ثالث.
- تیونس، ورونیکا. (۱۳۸۱). *اساطیر هند*، ترجمه باجلان فرخی، تهران: اساطیر.
- بیغمی. (۱۳۳۹). *داراب‌نامه*، به تصحیح ذبیح‌الله صفا، تهران: بن‌گاه ترجمه و نشر کتاب.
- باقری، مه‌ری. (۱۳۶۵). «ببر بیان»، *مجله آینده*، سال دوازدهم، فروردین، صص ۵ - ۱۲.
- رضایی دشت ارژنه، محمود. (۱۳۹۳). «درآمدی بر پیوند ببر بیان و کنیه سگری در شاهنامه»، *مجله پژوهش‌های ادب حماسی*، سال اول، شماره ۲، صص ۴۷ - ۷۲.
- روستاولی، شوتا. (۱۳۷۹). *پلنگینه‌پوش*، ترجمه محمد کاظم یوسف‌پور، گیلان: دانش‌گاه گیلان.
- شهبازی، شاپور. (۱۳۶۶). «ببر بیان رستم»، *مجله آینده*، سال سیزدهم، صص ۵۴ - ۵۸.
- طرسوسی، محمد بن حسن. (۱۳۵۶). *داراب‌نامه*، به کوشش ذبیح‌الله صفا. تهران: بن‌گاه ترجمه و نشر کتاب.
- غفوری، رضا. (۱۳۹۳). «نبرد رستم با پتیاره، روایتی دیگر از داستان ببر بیان»، *مجله متن‌شناسی ادب فارسی*، دوره جدید، شماره ۳، صص ۷۵ - ۸۸.
- فاتحی، اقدس؛ طاهره خوش‌حال و محسن ابوالقاسمی. (۱۳۹۱). «مقایسه رویین‌تنی و چشم آسیب‌پذیر اسفندیار در متن‌های فارسی میانه (پهلوی) و شاهنامه فردوسی»، *مجله جستارهای ادبی*، شماره ۱۷۷، صص ۲۵ - ۵۹.

- قائمی، فرزاد. (۱۳۹۱). «بررسی نمادپردازی ببر بیان رستم و جای گاه آن در میان دیگر ابزارهای نمادین و محافظت‌کننده در شاهنامه بر مبنای روی کرد اسطوره‌شناسی تحلیلی»، *مجله پاژ*، شماره ۱۰، صص ۳۳ - ۴۷.
- کزازی، میرجلال‌الدین و کبری فرقدانی. (۱۳۸۶). «توتم در داستان‌های شاهنامه»، *فصل‌نامه زبان و ادب*، شماره ۳۴.
- گرین، راجر. (۱۳۹۲). *اساطیر یونان*، ترجمه عباس آقاجانی، تهران: سروش.
- مختاری، بهار. (۱۳۹۳). «ببر بیان و جامه بوری آناهیتا»، *جستارهای ادبی*، شماره ۱۸۶، پاییز، صص ۱۲۳ - ۱۴۳.
- نقیب‌الممالک، محمدعلی. (۱۳۸۶). *امیرارسلان نام‌دار و ملکه فرخ‌لقا*، به کوشش ی. رزمی‌پور. تهران: جاجرمی.
- نوآبی، ماهیار. (۱۳۵۷). *مجموعه مقالات*، به کوشش محمود طاووسی. شیراز: دانش-گاه پهلوی شیراز.
- واحد دوست، مهوش. (۱۳۹۴). «ساختارشناسی خان‌های رستم و تارئیل»، *مجله جستارهای نوین ادبی*، سال ۴۸، شماره ۱۹۰، صص ۲ - ۳۲.
- هومر. (۱۳۹۴). *ایلیاد*، ترجمه سعید نفیسی. قزوین: نشر آرمیدخت.